

حرف‌های بیلی وایلدر

در مورد ریموند چندلر

من، مریلین مونرو و چندلر

این گفت‌وگوی ایوان مافات با بیلی وایلدر با عنوان «در طبقه چهارم استودیوی پارامونت» در کتاب «دنیای ریموند چندلر» (چاپ انتشارات ویدنفلد اند نیکلسن در ۱۹۷۷) چاپ شد و حاوی نکات کلیدی از فیلم غرامت مضاعف ساخته وایلدر با فیلم‌نامه‌ای از او و ریموند چندلر است و همان قدر جزئیات بسیاری از شخصیت چندلر را عیان می‌کند که شخصیت وایلدر را.

ح.ص.

بله با او تماس گرفتیم و او به دفتر آقای سیسترم آمد. تا آن روز با به استودیوی فیلمسازی نگذاشته بود و روی هیچ فیلمی هم کار نکرده بود. در حقیقت نمی‌دانست چی از او می‌خواهیم، او چیزی در مورد نوشتن «فیداین»، «دیزالو» و «کلوزآپ» که گوشه و کنار صفحات فیلم‌نامه می‌نوشتیم نمی‌دانست و وقتی فیلم‌نامه‌ای را که تهیه کرده بودیم به او دادیم تا رویش کار کند، گفت: «خب امروز سه‌شنبه است و نمی‌توانم قول بدهم تا دوشنبه بعد تماشا کنم، ولی سعی خود را خواهم کرد و امیدوارم فرد مناسبی برای این کار باشم.» من و سیسترم با حیرت به او نگاه کردیم، گویی به مرد مجنون می‌نگریم. او سپس افزود: دستمزدم نیز هزار دلار

است و من و سیسترم بار دیگر نگاهی به هم انداختیم. او رفت و واقعاً دوشنبه با هشتاد صفحه فیلم‌نامه برگشت که در آن‌ها به فیداین و دیزالو و این جور چیزها هم اشاره کرده بود. اما وقتی سیسترم به او گفت: «خیلی خب آقای چندلر، روال کار اینه که شما با آقای وایلدر که مثل شما نویسنده است همکاری می‌کنید.» چندلر جا خورد. برای او که نویسنده بود، داشتن همکار هم عجیب بود، هم نپذیرفتی. او بلافاصله گفت: هزار دلاری را که در

موردش حرف زدیم بپردازید و ما گفتیم: خیر، شما ۷۵۰ دلار دریافت می‌کنید. او جواب داد: برای ۷۵۰ دلار کار نمی‌کنم. و ما گفتیم: آرام باشید آقای چندلر، منظور ما هفته‌ای ۷۵۰ دلار بود. او گفت: اوه واقعا؟ هفته‌ای ۷۵۰ دلار برای کار دوسه هفته‌ای؟ و ما جواب دادیم: خیر برای کار چهارده هفته‌ای، شما نمی‌دونید چگونه باید فیلم‌نامه‌ای را نوشت و آماده کرد.

او را چگونه آدمی یافتید؟

مرد عجیبی بود و بسیار تندمراج. چندلر مرا یاد الکی‌هایی می‌انداخت که مدتی است الکل را کنار گذاشته‌اند. ازدواج کرده بود و همسرش از او بسیار بزرگ‌تر بود. شیوه کار ما برنامه همیشگی‌اش را به هم زده بود و فکر می‌کنم علاقه‌ای هم به من نداشت. هیچ وقت.

چرا؟

ممکن است در مورد ریموند چندلر حرف بزنیم؟ او چه شخصیتی داشت؟

حکایت غریبی است، در همه این چهار دهه و اندی که در هالیوود بوده‌ام هر کس که به من می‌رسد سؤالی می‌کند - روزنامه‌نگارها، محققین و حتی نامه‌های دوستان - و دو نفر هستند که همه علاقه دارند در مورد آن‌ها چیزی بپرسند، یکی مریلین مونرو، دیگری ریموند چندلر. هر دو شخصیت‌های جذابی به نظر می‌رسند، شاید برای این که نوعی رمز و راز در موردشان جاری است.

و شما آن‌ها را خوب می‌شناختید؟

با مونرو در دو فیلم کار کردم و با چندلر در طبقه چهارم استودیوی پارامونت مدتی طولانی به سر بردم و هر دوی آن‌ها را آدم‌های نامتعارفی یافتم.

در مورد آشنایی و همکاری تان با

چندلر حرف بزنیم؟

مدت‌ها در استودیوی پارامونت با چارلز براکت فیلم‌نامه‌های مختلفی نوشتیم. آن دوران در حال نوشتن چیزی برای میچل لیسن و ارنست لوییچ بودم که جو سیسترم از اعضای گروه تهیه، قصه‌ای از یک شماره قدیمی مجله لیبرتی را برابیم آورد. نویسنده آن جیمز ام کین بود. همان کسی که قصه

پستی همیشه دوبار رنگ می‌زند را نوشته و کارش خیلی گرفته بود. اسم قصه بود غرامت مضاعف که حال‌وهوای پستی همیشه دوبار رنگ می‌زند را داشت. استودیوی مترو حقوق مربوط به ساخت پستی... را داشت که بعدها آن را با جان کارفیلد و لانا ترنر ساخت. قصه غرامت مضاعف را خواندم و بسیار به هیجان آمدم. چارلز براکت درگیر کار دیگری بود و سیسترم پرسید: خب می‌خواهی چه کسی با تو روی این فیلم‌نامه همکاری کنه؟ و من گفتم: خب کین، ولی کین در استودیوی فاکس روی فیلم وسترن یونیون کار می‌کرد. سیسترم گفت: ببین به نویسنده خوب دیگری هم هست که دیالوگ‌های عالی می‌نویسد و شخصیت‌پردازی‌اش هم فوق‌العاده‌اس، یکی از نویسنده‌های مجله بلک‌مسک [نقاب سیاه] است، مثل دشیل همت.

و آن نویسنده، ریموند چندلر بود؟

مشکل اولیه من و او لهجه آلمانی ام بود. در وهله بعد من فوت و فن کار را بهتر از او می دانستم. در کنار این ها از او جوان تر بودم و در حالی که او باید سراغ زنش می رفت، من و دوستانم برای تفریح بیرون می زدیم. به هر حال اعتقاد دارم او نویسنده بسیار با استعدادی بود و نتیجه کارمان هم فوق العاده از آب درآمد.

آیا بر خوردی هم بین شما به وجود آمد؟
روزی هر چه انتظار کشیدم خبری از او نشد. معمولاً ساعت نُه صبح پیدایش می شد، اما ساعت از یازده ونیم و دوازده هم گذشت و چندلر نیامد. سراغ سیستم رفتم و گفتم: نباید ببینم چه بر سر او آمده؟ خبری ازش نیست. سیستم جواب داد: نامه ای برایم فرستاده و از تو گلایه کرده. چندلر در آن نامه نوشته بود این وایلدنر آدم بی نظمی است، اهل خوشگذرانی است، زیاد با تلفن حرف می زند و پرده ها را بدون آن که بگوید «با اجازه» بالا و پایین می کشد. خلاصه سیاهه کارهای مرا به عنوان نمونه بی نظمی ام ردیف کرده بود. با او تماس گرفتم و گفتم: ترا به خدایس کن، قول می دهم دیگر حرف نزوم، حین کار چیزی ننوشم و خلاصه از این حرف ها. با این وصف وقتی فیلم نامه را تکمیل کردم چندلر گفت روزگار سیاهی را با من سپری کرده و آدم پدرسوخته ای بوده ام. البته این راهم افزود که آموخته هایش در مورد سینما را از من یاد گرفته. البته او در استودیو باقی ماند.

منظورتان چیست باقی ماند؟

در استودیوی پارامونت ماند و سه چهار فیلم نامه دیگر نوشت، اما من و او دیگر همکاری با هم نداشتیم.

آیا هیچ یک از کارهایش را خوانده اید؟
برخی از آن ها را پیش از ملاقات با او خوانده بودم که به نظرم چندان ساختار خوبی نداشتند و مثل آثار کاتن دوپل [خالق شرلوک هولمز] و آگاتا کریستی [خالق هرکول پوارو و میس مارپل] قصه های خارق العاده ای هم به شمار نمی رفتند. حتی به خوبی آثار دشیل همت هم نبودند. اما خدای من در هر صفحه همه جزئیات را توضیح داده بود. واقعاً چند بار باید این توضیح را خواند که موی فلان شخصیت هنوز آن قدر بلند نشده که حشره ای در آن گرفتار شود؟ کم تر کسی به شیوه او دست به قلم برده بود. البته گفت وگوهای آثار او بسیار خوب بود، بسیار خوب.

او پس از چه مدتی راه و رسم

فیلم نامه نویسی را آموخت؟

همان ابتدا به او گفته بودم: بین فیلم را من می سازم، بنابراین به فیداوته ها و فیداین ها کاری نداشته باش و روی شخصیت ها، موقعیت ها و گفت وگوها کار کن. او خیلی زود این نکات را فرا گرفت، اما خب آدم عادی نبود. نظر چندلر در مورد غرامت مضاعف چه



مثل چندلر همکاری شود؟
آیا اساساً قصه جیمز کین را دوست داشت؟

بله و به همین دلیل هم پذیرفت روی فیلم نامه کار کند. اثر کین، نیشی را که در گفت وگوها مدنظرمان بود نداشت و به توصیف چندلر از شرایط و صحنه ها هم نیاز داشتیم. عمده کسانی که می توانستند حال و هوای لس آنجلس را ارائه دهند، چندان زیاد نبودند. می دانید خیلی عجیب است، تنها کسی که توانسته بود حال و هوای لس آنجلس را در جمله هایش تصویر کند، این مرد انگلیسی بود: چندلر. حتی کسی هم که روی بوم های نقاشی، فضای لس آنجلس را ترسیم کرد یک انگلیسی بود: دیوید هاکنی. هیچ کس نمی توانست کالیفرنیا را به خوبی او نقاشی کند.

چرا شما و چندلر به همکاری تان ادامه ندادید؟ توفیق غرامت مضاعف که بسیار قابل توجه بود و خیلی زود بدل به یک اثر کلاسیک شد؟

پس از آن رفتم و تعطیلی از دست رفته را ساختم. فرصت دیگری برای همکاری مجدد به دست

زنش شبیه مادرها بود. شماایل مادرها را داشت. البته خود چندلر هم آدم پیچیده ای بود.



بود؟
پس از اولین نمایش در وست وود ویلیج، جیمز کین در لابی ایستاده بود و مراد را آغوش کشید و گفت اولین باری است کسی اثر خوبی بر مینای یکی از آثارش ساخته. حتی مرا ببیند. چندلر خیلی زود آن جا را ترک کرده بود، چراکه نمی خواست کسی او را با زنش ببیند. چرا؟

چون زنش پیر شده بود و موهای خاکستری داشت.

یعنی از داشتن آن زن خجالت می کشید؟

فکر می کنم خیلی ها بارها در مواجهه با او و همسرش گفته بودند: اوه آیا این خانم مادر شما هستند؟

آیا زنش حالت مادر را داشت؟

شبیه مادرها بود. شماایل مادرها را داشت. البته خود چندلر هم آدم پیچیده ای بود.

پداخلاق بود؟

پداخلاق، تلخ و اخمو. به خودم می گفتم خدایا چه گناهی کرده ام که باید کسی



نیامد. آن چه باید در مورد **غرامت مضاعف** بدانید مسئله یافتن بازیگران بود. آن روزها بازیگران بزرگ تمایلی به بازی در نقش قاتلین نشان نمی دادند و خوشبختانه باریارا استن و یک داوطلبانه حاضر شد نقش زن خیانت پیشه را بازی کند. یادم می آید قصه فیلم را برای جرج رافت تعریف می کردم و او با ناباوری به من می نگریست و گوش می داد. جایی آن وسط گفت: خب چرخش کی رخ می دهد؟ من گفتم چی؟ او جواب داد: ادامه بده و من ادامه دادم، اما پس از چند لحظه با بی قراری گفت تکلیف چرخش چه می شود؟ سرانجام پرسیدم: منظور چیست؟ چرخش چی؟ و او جواب داد: همی دانی که به جای قصه چرخشی رخ می ده و معلوم می شه آدم بده قصه مأمور اف. بی. آی یا پلیسی است که برای دفاع از قانون وارد قضیه شده.

بنابر این جرج رافت نقش مأمور بیمه ای را که شوهر زن را می کشت بازی نکرد؟ بله و سرانجام فرد مک مورای را یافتیم که کار ساده ای نبود. مک مورای قصه را خواند و گفت: خدای من، بین من در فیلم های کمندی بازی می کنم. نوازنده ساکسیفون هستم و همبازی ام کارول لمبارد است که کم دین محشری به شمار می رود. این چه نقشی است به من پیشنهاد می کنی؟ به او پاسخ دادم: باید به قدم بلند برداری. بعدها گفت در **غرامت مضاعف** بهترین بازی اش را ارائه داده. مردی دوست داشتنی بود.

آیا تغییری هم در فیلمی که ساختید به وجود آمد؟

بله پارامونت صحنه اعدام فرد مک مورای را حذف کرد. یک فصل کامل اعدام در اتاق گاز داشتیم. صحنه ای تماشایی بود. مک مورای را روی صندلی که بسته شده بود می دیدم و در این سوی شیشه، پزشکی دستش را از درون مجرای که وجود داشت جلو می برد و ضربان قلب مک مورای را کنترل می کرد تا دریا بد او مرده است یا نه؟ آن جا چند نفر دیگر شامل ادوارد جی رابینسون هم بودند و مک مورای از درون اتاقک نگاهی به او می انداخت. ادوارد با ناراحتی بیرون می زد و چوب کبریتی را با انگشتانش می شکست. اما خب این فصل ضروری به نظر نمی رسید.

صحنه جدایی در فیلم هست که در آن ادوارد جی رابینسون انواع خودکشی ها را توضیح می دهد. آن صحنه را کی نوشت؟

هر دو روی آن کار کردیم که به نظرم صحنه مشکلی نبود. مشکل اصلی حفظ کردن جمله ها بود که ادوارد آن را یک روز به پایان برد. متن آن صحنه یک صفحه و نیم می شد.

آیا اساساً چندلر به نکته یا مسئله ای هم خندید؟

به ندرت. او معمولاً به من خیره می شد و همین فکر می کنم از هالیوود متنفر بود. فکر می کنم پیش از آن جانوری مثل مرا ندیده بود.

فکر می کنید تأثیری هم بر چندلر گذاشتید؟

حدس می زنم دیگر راه بازگشت به دنیای رمان نویسی را پیدا نکرد. فکر می کنم بازگشت به زندگی ملال آوری برابر یک ماشین تاپ و همسرش برای او دشوار شد. در طبقه چهارم استودیوی پارامونت، نویسنده ها می لویدند، با منشی ها گپ می زدند، قهوه می نوشیدند و می خندیدند. ضمن آن که پول قابل توجهی هم به دست آورده بود. نه پولی که با نوشتن یک رمان طولانی به دست آید، بلکه پولی که هفتگی به جیبش می رفت. قضیه عجیبی است.

منظورم کسب و کار نویسنده های جدی در هالیوود است. آن ها کم تر این قضیه را جدی می گرفتند و فقط به عنوان منبع کسب درآمد به آن می نگریستند. اکثرشان با شرمندگی به فعالیت شان در هالیوود نگاه می کردند، در مورد کسانی مثل اسکات فیتزجرالد حرف می زنم. او هم در طبقه چهارم پارامونت بود و خوب می شناختمش. ویلیام فاکنر هم آن جا بود.

آخرین بار کی چندلر را ملاقات کردید؟

کمی پس از نمایش **غرامت مضاعف**. پس از آن جنگ [دوم جهانی] آغاز شد. گاه و بی گاه گوشه و کنارها می دیدمش، ولی مثل همیشه بر خوردمان سرد بود.

تنها کسی که توانسته بود حال و هوای لس آنجلس را در جمله هایش تصویر کند، این مرد انگلیسی بود: چندلر.